

## مقایسه‌ی فرآیند مدرنیزاسیون در دوران رضاشاه پهلوی و مصطفی کمال آتاتورک

### مجتبی جعفری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی - مسائل ایران، گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران،

[jafari.mojtaba62@gmail.com](mailto:jafari.mojtaba62@gmail.com)

### جلیل نایبیان

استاد و عضو هیئت علمی، گروه تاریخ، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران، (نویسنده مسئول)

[jnayebian@gmail.com](mailto:jnayebian@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۱۴

### چکیده

رضاشاه پهلوی در ایران و مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه تقریباً در یک دوره‌ی زمانی مشابه بعد از به قدرت رسیدن اقدامات مدرنیزاسیون خود را به انجام رساندند. مشابهت‌ها و تفاوت‌های جامعه‌ی هر دو کشور و نوع مقابله و پذیرش تجدد در آن‌ها سرنوشتی متفاوت در بحث فرآیند مدرنیزاسیون منجر شده است. این دو رهبر سیاسی به جهت اقتداگرایی و آمرانگی در نحوه‌ی اعمال نظریات‌شان در انجام بی‌قید و شرط الگوی مدرن‌سازی خود که صرفاً تلاشی برای سوق دادن همگان به سمت غرب بود به گونه‌ای به همگون‌سازی و متحدالشکل نمودن مردم پرداختند. هم رضاشاه پهلوی و هم مصطفی کمال آتاتورک قصد داشتند تا در فرآیندی دستوری و از بالا مردم را به سوی مدرنیزاسیون سوق دهند. مقایسه و مطالعه‌ی تطبیقی اقدامات رضاشاه و آتاتورک وجود شباهت‌های بسیاری را آشکار می‌کند اما با توجه به این وجوه مشابه از نظر رویکرد نظری و اثرپذیری نسبی ایران از ترکیه، ما شاهد تفاوت‌های بیشتری در شدت و گوناگونی این اقدامات هستیم. در این نوشتار به دنبال پاسخ به سوال اصلی: چرا با وجود شباهت‌های بسیار، مدرنیزاسیون در دوران رضاشاه پهلوی سرنوشت متفاوتی نسبت به مدرنیزاسیون در دوران مصطفی کمال آتاتورک پیدا کرد؟ می‌باشیم. با در نظر گرفتن سوال اصلی، فرضیه اصلی عبارت است تفاوت کارکرد نهاد دین در رابطه با حکومت در کنار عوامل دیگر، سبب‌ساز عدم کامیابی مدرنیزاسیون در دوران رضاشاه پهلوی در مقایسه با مدرنیزاسیون در دوران مصطفی کمال آتاتورک بوده است. در این مقاله از روش « تطبیقی- تاریخی» بهره می‌گیریم.

واژگان کلیدی: فرآیند مدرنیزاسیون، رضاشاه پهلوی، مصطفی کمال آتاتورک

### مقدمه

یکی از دلواپسی‌های عمده‌ی مردم ایران مواجهه با فرهنگ غرب و نمودهای توسعه‌ای آن در طی قرون و اعصار به ویژه در تاریخ معاصر بوده است. بنابراین برای دستیابی به هدف غایی خود در تکاپو بوده‌اند. می‌توان گفت که اولین برخورد با این مقوله در نتیجه جنگ‌های ایران و روس و بارقه‌ی فکر اصلاحات عباس میرزا و پیگیری‌های صاحب‌منصبان دیگر حکومتی سبب پدید آمدن بارقه‌ی امید در آن‌ها شده است. از دیگر سو بنا بر مستندات تاریخی شاهد سیر تحولات جدی از طرف کشور همسایه غربی ترکیه می‌باشیم که با عزمی راسخ و استوار به ویژه به دنبال مدرنیزاسیون از نوع غربی آن می‌باشند. لازم به ذکر است که در نیمه دوم قرن نوزدهم همزمان با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت میرزاتقی‌خان امیرکبیر اقداماتی در این مورد انجام شده بود که به نوعی متأثر از اصلاحات دوران تنظیمات عثمانی بوده است. مصطفی کمال نیز بر مبنای همین میراث اصلاحات عصر عثمانی اقدامات مدرن‌سازی خود را عملی نموده است. رضاخان علی‌رغم این که در پی جمهوری خواهی بود بعد از الغای سلسله‌ی قاجار خود بر تخت سلطنت نشست. رضاشاه در مسیر گذشته‌ی اصلاحات گام می برداشت اما برخلاف امیرکبیر که نماینده‌ی دولت بود، خود وی سیاست‌های مدرنیزاسیون از نوع غربی را اجرا می‌نمود. در واقع رضاشاه به طور عملی دولت را در سلطنت ادغام کرده بود. بنابراین رضاشاه مدل مدرنیزاسیون خود را با توجه به شرایط تاریخی دوران خود مدنظر داشته است. مصطفی کمال نیز اقدامات اصلاحی خود را با توجه به شرایط داخلی کشور و اوضاع جهانی اجرایی کرده است.

رضاشاه پهلوی و مصطفی کمال آتاتورک هر دو در بازه‌ی زمانی یکسانی بعد از رسیدن به قدرت به جهت پیش‌زمینه‌ی ذهنی و بعدها با رویارویی جدی با مفهوم تجدد و پیشرفت نوآرانه‌ی غرب در صدد اقدامات سریع و پراگماتیک همراه به رفتارهایی رادیکال‌تر شدند تا به آن هدف غایی خود که رساندن کشورشان به پیشرفت و ترقی بود، برسند. با توجه به شواهد و اسناد تاریخی می‌توان اظهار داشت که آتاتورک به نسبت رضاشاه جدیت و شدت عمل بیشتری در برخورد با سنت و نهاد دین داشته و البته نوع کارکرد متفاوت نهاد دین در هر دو کشور نتیجه‌ی متفاوت‌تری را در ظهور عینی مدرنیزاسیون در دو کشور در آن برهه از تاریخ داشته است. تغییر لباس مردان، کشف حجاب زنان، ایجاد نظام حقوقی و آموزشی عرفی و مدرن، بازنویسی مجدد تاریخ، راه‌سازی و صنعت‌گرایی،

تضعیف طبقات سنتی و ایجاد و تقویت طبقات مدرن را باید مهمترین موارد مدرنیزاسیون رضاشاه و آتاتورک برشمرد. با این حال آتاتورک در مذهب‌زدایی از جامعه، بی‌پروا تر و خشن تر از رضاشاه عمل می‌کرد، چرا که وی تقویم میلادی را جایگزین تقویم هجری ساخت، الفبای لاتین را جانشین الفبای عربی نمود و روز یکشنبه را روز تعطیل هفته اعلام کرد. کامیابی آتاتورک در این اقدامات سریع و رادیکال را می‌توان در تفاوت مذهب در دو کشور، تفاوت در جایگاه روحانیت چه از جهت رابطه با حکومت و چه از نظر تلقی مردم از روحانیون و علمای دینی، پیشینه و سابقه‌ی بیشتر مدرنیزاسیون در ترکیه، کارآمدی نسبی دیوان‌سالاری و سیستم اداری امپراتوری عثمانی در مقایسه با قاجاریه، عمیق بودن ریشه‌های فکری در ایران به نسبت ترکیه، رواج اندیشه‌ی ناسیونالیسم قوی و متفاوت در ترکیه بر مبنای تهدید خارجی جستجو کرد.

مبنای اصلی قدرت رضاشاه بر پایه‌ی ارتش بوده است. وی برخی از اقدامات مدرنیزاسون خود را از طریق نیروهای نظامی به اجرا می‌رساند. (کرونین، ۱۳۹۳: ۹۷) البته آتاتورک نیز از طریق ارتش برنامه‌ی اصلاحی و مدرنیزاسون غربی‌ساز خود را انجام می‌داد اما از سوی دیگر حزب سیاسی «خلق جمهوری‌خواه» را به مثابه اهرم اجرای مدرنیزاسیون بنیان نهاد.

در این مقاله هدف اصلی، مطالعه‌ی دقیق تغییر و تحولات چند وجهی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران و ترکیه در قرن بیستم میلادی و در دوران اقتدار رضاشاه پهلوی و مصطفی کمال آتاتورک از منظر مدرنیزاسیون می‌باشد. به تعبیر دیگر، بررسی نحوه‌ی استفاده‌ی این دو کشور از مزیت‌های مدرنیزاسیون برای نجات از عقب‌ماندگی بود. به همین سبب با مطالعه‌ی موردی هر دو کشور و تطبیق مقایسه‌ی اقدامات همزمان و یا با کمی فاصله آن‌ها از منظر نوع تاثیرات بر جامعه و مردم حائز اهمیت می‌باشد.

### **مبانی نظری**

مبانی نظری این نوشتار، اساساً بر پایه‌ی نظریه‌ی مدرنیزاسیون آمرانه یا مدرن‌سازی و نوسازی از بالا خواهد بود. بنابراین از نظریه‌ی برینگتون مور در این زمینه یاری خواهیم گرفت. مور در کتاب «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی»، با تبیین جامعه‌شناختی و تطبیقی خود شیوه‌های مدرنیزاسیون کشورهای انگلستان، فرانسه، آمریکا، چین، ژاپن و هند را بررسی می‌کند و به سه نوع مدرنیزاسیون اشاره می‌کند: شیوه‌ی مدرن‌سازی دموکراتیک که در کشورهای آمریکا، انگلستان و فرانسه به وقوع پیوست. شیوه‌ی مدرن‌سازی کمونیستی و تمامیت‌خواه که در چین و روسیه رخ داد. و شیوه‌ی مدرن‌سازی از بالا که در ژاپن و آلمان پیاده شد. (Moore, 1974: 12-19) روشی را

که رضاشاه پهلوی و مصطفی کمال آتاتورک در پیش گرفتند، به طور عمده به شکل اتوریتاریانیسم<sup>۱</sup> و اتاتیسم<sup>۲</sup> بود. اتاتیسم یا دولت‌گرایی یکی از انواع شناخته شده‌ی مدرنیزاسیون آمرانه و از بالا است.

#### الگوی مدرنیزاسیون آمرانه

در آن دسته از کشورهای شرقی که در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم به زیر قیمومت استعماری درنیامدند، عناصر روشنفکر محفل‌های حکومتی کوشیدند بر مبنای درکی از الگوی مدرنیته یا تجدد سرزمین‌های غربی داشتند سامانی نو به جامعه‌های خود بدهند. اما این تلاش‌ها همگی موضعی و با دشواری‌های عدیده، پیشرفت‌ها و واکنش‌های گوناگونی همراه بودند. نوآوری‌های اصلاحگران ایرانی در قرن نوزدهم از جمله عباس میرزا، قائم مقام، امیرکبیر و سپهسالار همه و همه در چارچوب این نظرگاه کلی می‌گنجند. اما کوشش‌های آن‌ها، هم به جهت تنگی افق دید این اصلاحگران، هم به دلیل بی‌کفایتی و تحول‌ستیزی شاهان قاجار، هم در نتیجه‌ی کارشکنی‌های قدرت‌های بیگانه، و هم در مقاومت سخت کانون‌های سنتی و سستی و رخوت عمومی جامعه‌ی ایرانی، نافرجام ماند. در آستانه‌ی جنبش مشروطیت، رسم نمایندگی و نظام سیاسی مبتنی بر مجلس علاج دردهای ایران تلقی می‌شد، اما با فرونشستن جوش و خروش‌های اولیه‌ی پس از انقلاب، امیدها به ناامیدی نشست و این اندیشه قوت یافت که نجات ایران در گرو دولتی قدرتمند و حکومتی متمرکز است که مقاومت و مخالفت سنت‌گرایان را در هم شکنند و مدرن‌سازی جامعه را بر اساس الگوی دولت-ملت<sup>۳</sup> سازمان دهد. (انتخابی، ۱۳۹۰، ۱۶۸-۱۶۶) این الگوی مدرن‌سازی را که نه درون‌زاد است و نه دموکراتیک، «مدرنیزاسیون آمرانه» یا «نوسازی آمرانه» نام نهاده‌اند. شاید موجزترین تعریف «مدرنیزاسیون آمرانه» را بتوان در این شعار رایج در ترکیه‌ی دوره مصطفی کمال آتاتورک یافت: «برای مردم، به رغم مردم»<sup>۴</sup> (مانگو، ۱۳۹۵، ۷۲۷) ایران دوره‌ی رضاشاه، ترکیه‌ی دوره‌ی مصطفی کمال و دوره‌ی ۱۰ ساله‌ی حکومت امان‌الله‌خان در افغانستان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) نخستین تجربه‌های «مدرن‌سازی آمرانه» در جهان اسلام به حساب می‌آیند.

#### جامعه‌ی ایران و ترکیه قبل از رضاشاه پهلوی و مصطفی آتاتورک

ایران و ترکیه دو کشور بزرگ همسایه در منطقه‌ی خاورمیانه هستند که با وجود طمع و سلطه‌ی استعماری اروپاییان در قرن نوزدهم، توانستند استقلال خود را حفظ کنند. هر دو کشور پیشرو در

<sup>۱</sup>Authoritarianism

<sup>۲</sup>Etatism, Statism

<sup>۳</sup>Estate-nation

<sup>۴</sup>millet için millete rağmen

امر مدرنتیه یا تجدد بودند اما در هر دو کشور از سوی سنت‌گرایان و عامه‌ی مردم همواره شاهد مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی بوده‌ایم. (Metin, 2006: 61)

از نظر اقتصادی هر دو کشور در آغاز قرن بیستم در مرحله ماقبل سرمایه‌داری بودند و در هیچ یک بورژوازی به سبب ویژگی‌های سیر تحول تاریخی آن‌ها پا نگرفته بود. بنیان ساختار اجتماعی-اقتصادی دو کشور اقتصاد بر مبنای کشاورزی و زمین‌داری بود که شباهتی به فئودالیسم اروپایی نداشت. (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۵۶)

در دو کشور اقلیت کوچک نخبگان ترقی‌خواه و گروهی از دیوانسالاران (تکنوکرات‌های امروزی) که شاهد زوال و فروپاشی قدرت دولت بودند، تلاش کردند با تدابیر مختلف دست به اقدامات اصلاحی در ساختار نظامی و اداری و در نهایت سیاسی کشور بزنند و فرآیند فروپاشی را کند سازند. (علی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۱۷)

به رغم این شباهت‌ها، میان این دو کشور تفاوت‌های اساسی وجود داشت. ایران کشوری بود با بافت عشایری و تکثر قومی، گروهی، ایلی و طایفه‌ای، حال آن‌که امپراتوری عثمانی دولتی بود چند ملیتی. در آغاز سده بیستم، حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد جمعیت ایران را عشایر تشکیل می‌دادند. (باریر، ۱۳۶۳، ۲۲) شیوه زیست عشایری از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پیامدهای گوناگونی داشت. اقتصاد ابتدایی و خودکفایی عشایری به هم‌پیوندی اقتصادی یعنی درهم‌آمیختن اقتصادهای مجزا و محلی و تشکیل یک بازار سراسری و اقتصاد ملی کمک نمی‌کرد. عشایر اغلب با حکام محلی و حتی دولت مرکزی در نزاع بودند و به ناامنی و بی‌ثباتی دامن می‌زدند. در دوره قاجار، عشایر هم مهم‌ترین تامین‌کننده نیروی نظامی کشور و هم چالشی برای دولت مرکزی بودند.

وجود ساختار ایلی در ایران، هم در تضعیف جامعه و هم در تضعیف دولت نقشی بسزا داشته است زیرا نخست، «وجود دو روش اقتصادی (زمینداری اسکان یافته و دامداری کوچ‌نشین) تضادهایی را در کشور دامن می‌زد و مبارزه میان قبایل کوچنده با افراد ساکن، از جنبه‌های پر اهمیت تاریخ ایران بود». (آبراهامیان، ۱۳۸۰، ص ۳۳) دوم، علایق گروهی مبتنی بر تبارهای عشیره‌ای در زندگی ایلاتی همواره بر علائق ملی ارجحیت داشت. سوم، ایلات و قبایل در اواخر قرن نوزدهم بر سه چهارم خاک ایران حکم می‌راندند و در حیطه‌ی حکمرانی خود استقلال نسبی داشتند و غالباً به عنوان نیرویی گریز از مرکز، حاکمیت متمرکز ملی را چه با بستن قراردادهای مستقل با دولت‌های بیگانه (مثل قراردادهای دوجانبه‌ی ایلات بختیاری و عرب با دولت انگلستان برای تامین امنیت مسیر لوله‌های نفت خوزستان) و چه با اخلال در شکل‌گیری نهادهایی مثل ارتش ملی،

تضعیف می‌کردند. اوج نابسامانی ناشی از حضور پررنگ عشایر در ساختار اجتماعی ایران را می‌توان در سال‌های پس از جنگ جهانی اول و پیش از برآمدن رضاشاه مشاهده کرد (غنی، ۱۳۷۷: ۳۵۳).

امپراتوری عثمانی بر پایه سنت نیرومند دولت‌مداری بنا شده بود، حال آن‌که ایران پس از فروپاشی دولت صفوی تا به قدرت رسیدن قاجارها عملاً به جز در دوره‌هایی کوتاه رنگ دولت مرکزی قوی به خود ندید. دولت عثمانی ۶۰۰ سال در اقتدار ماند و از همین رو تاریخ سیاسی عثمانی مبتنی بر تداوم بود... (Bilgin, 2015: 96)

دولت عثمانی دستگاه دیوانی یا به تعبیر امروزی دیوانسالاری (بروکراسی) وسیعی داشت. امپراتوری عثمانی از دیوانسالاری مناسب‌تری در مقایسه با ایران دوره ی قاجار برخوردار بود. و جمهوری اقتدارگرای ترکیه این مزیت بزرگ را از امپراتوری عثمانی به ارث برده بود، یک قرن اصلاحات نسبتاً کارآمد و توسعه‌ی سبب‌ساز آن، مزیت قابل تامل‌تری به نسبت ایران بود. (اتابکی، ۱۳۹۶: ۱۱۹) قاجاریه شیوه‌ی حکومت و اداری عمومی کشور را از صفویه به ارث گرفتند، جز این‌که در پاره‌ای از امور به خلاف سلاطین صفوی، به تقلید از سلاجقه، حکومت ایالات و ولایات را به شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنت واگذار کردند. (زاهدی و تنکابنی، ۱۳۸۸: ۱۲۰) آغامحمدخان، بنیان‌گذار سلسله قاجار دیوانیان را تحقیر می‌کرد و تمام امور کشور را با یک هیات دولت سه نفره و به شیوه‌ی ایلیاتی اداره می‌کرد. جانشینان او، به ویژه، فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه کوشیدند فر و شکوه سلطنت را احیا کنند اما نه از تدبیر و سیاست لازم برای ایجاد یک دستگاه دولتی نیرومند بهره‌مند بودند، نه گروه مجرب آموزش دیده در اختیار داشتند و نه بنیه اقتصادی و مالی کشور اجازه ایجاد یک دستگاه دیوانی گسترده را می‌داد. وزرای قاجار بدون وزارتخانه و کارمند فقط اسمی روی کاغذ بودند. دیوانسالاری عثمانی در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم بازسازی شد. محل اقامت صدراعظم که باب عالی نامیده می‌شد اندک‌اندک به مرکز دستگاه اداری تبدیل شد. وزارتخانه‌های مختلف پدید آمدند. شمار کارکنان دیوانسالاری عثمانی که در پایان قرن هجدهم به ۱۵۰۰ نفر می‌رسید در ۲ دهه پایانی قرن نوزدهم به ۱۰۰ هزار نفر افزایش یافت. (Aydm, 2014: ۲۳) حال آن‌که در ایران نیم قرن بعد یعنی در دوره رضاشاه شمار کارمندان دولت تازه به حدود ۹۰ هزار نفر می‌رسید. (آبراهامیان، ۱۳۹۵: ۱۳۰؛ آلبن بیل، ۱۳۸۷: ۹۶)

حتی در زمینه‌ی دین نیز با آن‌که هر دو کشور مسلمان بودند نهادهای دینی و اساساً تلقی اهل دین و دولت از رابطه‌ی خود با یکدیگر یکسان نبود. در عثمانی دولت بر کل نظام آموزش دینی

نظارت می‌کرد. عثمانی‌ها از همان آغاز با ایجاد سلسله مراتب پیچیده در بین مقامات دینی روحانیت را به دستگاهی عریض و طویل اما مطیع دولت تبدیل کردند. به این ترتیب در این کشور علما رفته رفته از نظر مالی و اقتصادی به دولت وابسته گشته و به نوعی کارمندان آن محسوب می شدند. البته در عثمانی از همان آغاز در کنار اسلام رسمی و دولتی نوعی اسلام صوفیانه و عامیانه نیز وجود داشت که فرقه‌ها و طریقت‌های درویشان سخنگوی آن بودند و همان‌ها نیز به بزرگترین مدافعان اسلام در این کشور تبدیل شدند. در ایران علما استقلال بیشتری داشتند. مراکز اصلی آموزش شیعیان در عتبات و دور از دسترس حکومت ایران قرار داشت. سیاست‌های کنترل و برخورد با روحانیون و گروه‌های مذهبی نیز همانند نبود. در حالی که سلطان محمود دوم کوشید از نفوذ و اقتدار علما بکاهد، هم روزگار ایرانی او یعنی فتحعلی‌شاه با در پیش گرفتن سیاست دین‌پروری بر دامنه نفوذ و اقتدار آن‌ها افزود. بدین ترتیب به رغم شباهت‌های ظاهری، تفاوت‌های بنیادی‌ای میان ایران و ترکیه وجود داشت که نقش خود را بر تحول تاریخی دو کشور برجا نهاد. (انتخابی، همان: ۱۲۰)

#### **به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی و مصطفی کمال آتاتورک**

##### **۱- رضاشاه پهلوی**

او در ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ در آلاشت، سوادکوه، مازندران به دنیا آمد. در سن ۱۴ سالگی توسط صمصام (از ابواب جمعی علی‌اصغرخان امین‌السلطان صدراعظم)، یکی از بستگان خود وارد فوج سوادکوه شد. از همان موقع بی‌باکی و رشادتش مورد توجه قرار گرفت. (رودگرگیا، ۱۳۹۳: ۳۳)

رضاخان حتی پیش از آن که شاه شود در اکثر مناطق و شهرستان‌ها و ایالات به آشوب‌ها پایان داد. (کرونین، ۱۳۹۳: ۳۶-۳۵) وی در سال ۱۲۹۷ درجه‌ی میرپنجی (سرتیپی) را از احمدشاه دریافت نمود و فرماندهی آتریاد (تیپ) تهران شد و در چند عملیات نظامی شرکت نمود. از جمله در گیلان با میرزا کوچک‌خان جنگلی به نبرد پرداخت. (پیمائی، ۲۰۰۵: ۴۰)

«در آستانه‌ی کودتا دولت مرکزی در سیستان و بلوچستان وجود نداشت، خراسان از دولت مرکزی تمکین نمی‌کرد درون شهر را محمدتقی‌خان پسیان و بیرون شهر را قبایل ترکمن اداره می‌کردند. شمال گیلان و مازندران دست کسانی بود که به زعم خود جمهوری سوسیالیستی تشکیل داده بودند و در کردستان که همواره گریز از مرکز وجود داشت اسماعیل‌خان حکومت می‌کرد، خوزستان نیز برای خود دولت رسمی تشکیل داده و عوامل دولت مرکزی را بیرون کرده بود، فارس و اصفهان به دست بختیاری‌ها و دره‌شوری‌ها اداره می‌شد و در آذربایجان شیخ محمد خیابانی. ۱۵ سال بعد از مشروطیت وضعیت مملکت این‌گونه بود و اقتصاد و قدرت مرکزی وجود نداشت. در نهایت کودتا

سوم اسفند ۱۲۹۹ رخ داد. زیبا کلام در این باره می‌نویسد: «من معتقدم که ایران مدیون دو نفر است؛ یکی شمشیر آغامحمدخان و دیگری چکمه‌ی رضاخان» (زیبا کلام، ۱۳۸۹)

در سوم اسفند ۱۲۹۹ نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان در غرب تهران اردو زدند. رضاخان پس از تصرف تهران احمدشاه را مجبور کرد سید ضیا طباطبایی را به نخست‌وزیری بگمارد. کودتای رضاخان تلاشی بود برای ایجاد ثبات سیاسی در ایران آشوب‌زده به گونه‌ای که با جلوگیری از بلشویسم، منافع انگلستان در ایران نیز تامین شود؛ ژنرال آیرونساید در طراحی این کودتا نقش داشت. او کسی بود که رضاخان را به سمت فرماندهی قزاق‌ها گمارد. (نائیبیان، ۱۳۷۳: ۳۰۹) پس از این رویداد احمد شاه در چهارم اسفند ۱۲۹۹ به رضاخان لقب سردار سپه داد و وی بعد از مدتی در اردیبهشت ۱۳۰۰ وزیر جنگ شد. (مختاری اصفهانی، ۱۳۹۴: ۴۲) از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ در کابینه‌های قوام اسلطنه (دوبار)، مشیرالدله (دو بار) و مستوفی‌الممالک وزیر جنگ بود. نهایتاً احمدشاه نتوانست در برابر اصرارهای رضاخان مقاومت کند و در آبان ۱۳۰۲ او را به نخست‌وزیری منصوب و سپس ایران را ترک کرد. (کرونین، همان: ۳۸)

رضاخان با راهبرد سیاسی قطره‌ای خود، مرکز ثقل سیاست در ایران شد. او با اتکا به شخصیت و توانمندی نظامی که با محوریت خودش طی پنج سال ایجاد کرد به سیاست‌مداری غیرقابل اجتناب تبدیل شد. (سریع‌القلم، ۱۳۹۷: ۱۰۷) در نهم آبان ۱۳۰۴، طرح انقراض دودمان قاجار در مجلس تصویب شد. پس از چهل‌وپنج روز حکومت موقت، مجلس موسسان با ۲۵۷ رأی موافق و ۳ رأی ممتنع، سلطنت ایران را به رضاخان و اعقاب ذکور او در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۰۴ واگذار کرد. حدود پنج ماه بعد در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵، رضاخان به عنوان نخستین شاه دودمان پهلوی تاج‌گذاری کرد. (اتابکی، ۱۳۹۶: ۸۷) وی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ از سلطنت کناره‌گیری کرد و در ۴ مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ درگذشت.

با انتشار خاطرات باقر کاظمی یکی از رجال ایران معاصر در سال‌های اخیر که در یکی از مجلدات آن قسمتی نیز به نقد عملکرد ذکا الملک فروغی در ماجرای نقل و انتقال قدرت از رضاشاه به محدرضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ اختصاص یافته است، بار دیگر این پرسش مطرح شد که آیا به گونه‌ای که باقر کاظمی می‌نویسد فروغی می‌توانست با الغای سلطنت پهلوی یا اعلان جمهوری برای دگرگونی کل نظام برجای مانده از دوره رضاشاهی کاری بکند یا خیر؟ باقر کاظمی خود معتقد است بنا به دلایلی چون تمایل روس‌ها به اعلان جمهوری، بی‌میلی بریتانیا به مخالفت چنین امری و از همه مهم‌تر آمادگی افکار عمومی برای یک چنین تحولی، فروغی صرفاً به دلیل «نداشتن شهامت و



شجاعت سیاسی و ضعف نفس و ترس از انقلاب داخلی...» زیر بار این کار نرفت و آن‌گاه در یک داوری تند نوشت «به عقیده عامه مردم این کوتاهی و غفلت و ترس‌ولرز بی مورد او صددرصد به ضرر مملکت و ملت تمام شد و لعنت ابدی تاریخی برای فروغی باقی ماند که هیچ وقت ملت ایران او را از این عمل نخواهد بخشید.» (کاظمی، ۱۳۹۳: ۳۰۴-۳۰۳)

## ۲- مصطفی کمال آتاتورک

در ۱۹ می ۱۸۸۱ در شهر سلانیک، در شمال یونان فعلی، که در آن زمان جزئی از امپراتوری عثمانی بود، به دنیا آمد. (رابینسون، ۱۳۴۷: ۳۴) در ابتدا وارد ارتش عثمانی شد و در طرابلس لیبی با ایتالیایی‌ها جنگید. آتاتورک در دهه‌ی اول قرن بیستم به همراه گروهی از افسران ترک، که ترکان جوان نامیده شدند، پایه‌های اصلاحات در ارتش و دولت را به نفع ملی‌گرایی ترک‌ها تثبیت کرد. در جنگ‌های بالکان به سمت فرماندهی رسید و در سال ۱۹۱۶ در تنگه‌ی داردانل و شبه‌جزیره‌ی گالیپولی در برابر انگلیسی‌ها مقاومت کرد و مانع اشغال استانبول توسط نیروهای بریتانیا و متفقین در جنگ جهانی اول شد. او سپس در جبهه‌ی روس نبرد کرد. (کینزر، ۱۳۸۹: ۴۹-۴۲)

در جنگ جهانی اول، دولت عثمانی شکست خورد و مناطق بسیاری در شمال آفریقا و حجاز، سوریه، عراق به دست کشورهای بریتانیا و فرانسه افتاد. قسمت‌هایی از اروپای خاوری نیز با حمایت فاتحان جنگ به استقلال رسیدند. در اواخر جنگ جهانی اول، ترکیه مورد هجوم فرانسه و ایتالیا از جنوب و یونان از شرق بود. آتاتورک رهبری جنگ استقلال ترکیه را برعهده داشت. در پایان جنگ جهانی اول، مردم ترکیه از بی‌کفایتی خلیفه محمد ششم و نظام عثمانی به تنگ آمده بودند و آتاتورک رهبری خیزش علیه خلافت و امپراتوری عثمانی را برعهده گرفت. (بالفور، ۲۰۰۷: ۸۴-۷۹)

پس از پیروزی ساکاریا، مجلس ملی ترکیه در تاریخ ۱۹ سپتامبر سال ۱۹۲۱ رتبه مارشال و عنوان غازی را به مصطفی کمال داد. در تاریخ ۲۳ آوریل سال ۱۹۲۰ مجلس ملی ترکیه برای تشکیل سریع دولت جدید کمک بسیاری کرد و اعلام کرد که سلطنت از خلافت مجزا است و سلطنت را لغو کرد و بدین ترتیب، ارتباط امپراطوری عثمانی با اداره کشور قطع شد. (مانگو، ۱۳۹۵: ۵۴۲-۵۴۳) تلاش برای استقلال و آزادی ترکیه با امضای پیمان لوزان در تاریخ ۲۴ جولای سال ۱۹۲۳ به رسمیت شناخته شد، و بدین ترتیب معاهده سور منحل شد و برای استقرار دولت جدید ترکیه مانعی وجود نداشت.

<sup>۵</sup>Treaty of Sèvres

در تاریخ ۱۳ اکتبر سال ۱۹۲۳ مصطفی کمال با اتفاق آرا به عنوان اولین رئیس جمهور ترکیه انتخاب شد، و در سال ۱۹۲۳ نخستین دولت جمهوری توسط عصمت اینونو تأسیس شد. (هانی اوغلو، ۱۳۹۵: ۱۵۸-۱۵۹) آتاتورک از آن تاریخ تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۸، رئیس جمهور ترکیه بود.

#### اقدامات مدرنیزاسیون رضاشاه و آتاتورک

پیش از دوره پهلوی روشنفکران ایرانی مدل تنظیمات عثمانی را به رغم نظر شاه قاجار و دربار سرمشق قرار داده بودند اما رضاشاه، نوسازی‌های آتاتورک را مدل قرار داد و به رقابت با ترکیه برخاست. هر دو کشور نوگردانی آمرانه و از بالا را با شتاب پی گرفتند با این تفاوت که «در ترکیه سخن از اروپایی شدن و قبول تمدن بود و در ایران تنها سخن از اقتباس علم و فن غرب». (بهنام، ۱۳۹۴، ۶۱-۶۲)

آتاتورک تحت تاثیر افکار مکتب اثبات‌گرایی<sup>۶</sup> و خواسته‌های جمهوری خواهانه‌ی خود اصلاحاتی بنیادی را آغاز نمود، مانند از میان برداشتن قدرت دنیوی خلافت (۱۹۲۲) و همچنین حذف خلافت (۱۹۲۴) و اعلام جمهوری به جای سلطنت. وی تمام تلاش خود را برای جداسازی امر دینی و کار کشورداری به انجام رسانید. تقویم میلادی را جانشین تقویم هجری قمری کرد؛ الفبا را تغییر داد؛ خانقاه‌ها را بست و با اهل تصوف و طریقت به شدت برخورد کرد و کوشید زبان ترکی را از لغات عربی و فارسی پالایش دهد. ولی رضاشاه آرام‌تر عمل کرد و به اروپایی کردن آداب و رسوم و صنعتی کردن کشور قناعت نمود.

تصویب و قوانین لزوم اخذ شناسنامه و لغو القاب اشرافی (خرداد ۱۳۰۴) و نظام وظیفه عمومی (مهر ۱۳۰۴) از اتفاقات مهم دهه سوم قرن بیستم بود. تا آن زمان اشخاص به نام شخصی خوانده می شدند و یا به اعتبار تبار و یا محل جغرافیایی سکونت؛ اما با قانون جدید، ثبت احوال چهارگانه اصل: «اسم، نسب و حسب» کنار گذاشته شد، نام خانوادگی جایگزین آن گردید و اجبار به داشتن شناسنامه، شناخت هویت افراد و اطلاع از تعداد و خصوصیات آن‌ها را آسان کرد. اجرای قانون نظام وظیفه نیز بدین ترتیب امکان پذیر گشت و به جای نظام قبلی که بر اساس بنیچه بندی<sup>۷</sup> یک قانون عمومی برای همه افراد به طور یکسان به اجرا درآمد و غنی و فقیر و شهری و روستایی را در بر گرفت حتی طلاب علوم دینی هم فقط با شرایط خاص از این خدمت معاف شدند که از

<sup>۶</sup>Positivism

<sup>۷</sup> یعنی انتخاب سرباز از میان روستائیان و عشایر با معیارهایی که مربوط به کشاورزی و زمین می‌شد و یا قرعه‌کشی

جمله گذراندن امتحان در علوم دینی بود به منظور اطمینان از این که طلبه‌ی واقعی هستند و این اولین باری بود که دولت در امر روحانیون دخالت می‌کرد. (همان، ۶۳-۶۲)

### مقایسه‌ی فرآیند مدرنیزاسیون در ایران و ترکیه

#### الف) وجوه تشابه

##### ۱- تغییرات از بالا به پایین

دولت عثمانی به دنبال جنگ جهانی اول که با شکست‌های پی در پی مواجه شده بود تن به انعقاد معاهده سور<sup>۱</sup> در اوت ۱۹۲۰ داده بود، که بر مبنای این قرارداد ترکیه تمامی سرزمین‌های غیر ترک را از دست می‌داد. و بدتر از آن باقیمانده کوچک از آن امپراطوری بزرگ نیز مورد تاخت و تاز دشمنان قرار گرفته بود. در این زمان حضور آتاتورک در جبهه‌های نبرد و پیروزی‌های وی که باعث عقب راندن دشمنان شده بود از وی یک قهرمان ملی ساخته بود. (Yüksel, 2010: 239-245)

موفقیت‌های نظامی مصطفی کمال پایان‌پذیر نبود و سرانجام نیز او توانست با این موفقیت‌ها به قدرت برسد. در ایران نیز وضعیت اجتماعی و سیاسی، بسیار نابسامان بود. کشور از شمال توسط روس‌ها و از جنوب نیز توسط انگلیس‌ها تهدید می‌شد. رضاخان با سرکوب راهزنان و غارتگران و همچنین سرکوب شورشیان شمال و جنوب کشور توانست امنیت جامعه را برقرار کند. در اثر پیروزی‌های رضاخان بر شورشیانی همچون کلنل محمدتقی‌خان پسیان، اسماعیل سمیتقو و شیخ خرعل، وی از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار گردید. همین عوامل نیز توانست روح ملی‌گرایی روشنفکران ایرانی و ترکیه‌ای که از مدت‌ها قبل خواهان ثبات و یکپارچگی کشورشان بودند را ارضا نماید.

اقدامات رضاشاه در سرکوب آشوب‌های محلی، برقراری امنیت راه‌ها و اصلاح قشون با اقبال عمومی مواجه شد، اگرچه برخی رجال سیاستمدار از تلاش او برای کسب قدرت بیش‌تر نگران بودند. ناسیونالیست‌ها و تجددخواهان تندرو که طرفدار دوآتشه رضاشاه بودند محبوبیت رضاشاه در میان متجددین تندرو و سوسیالیست‌ها روزبه‌روز افزایش یافت تا آن‌جا که روزنامه‌های پرشمار این دو طیف مشت‌آهین برای نوسازی کشور را پیش کشیدند، تبلیغات به گونه‌ای بود که کاردار انگلیس در تهران به لندن نوشت: «روزنامه‌ها دارند برای دیکتاتوری تبلیغ می‌کنند». علی‌اکبر داور از رجال هوادار رضاخان در روزنامه آزاد نوشت: «ایرانی را به زور باید آدم کرد، مردم با نصیحت آدم نمی‌شوند و لذا تا پای زور به میان نیامده از ترقی ایران مایوس باید بود.»

<sup>1</sup>Treaty of Sèvres

آتاتورک فرماندهی بود که پس از موفقیتش در نبرد چاناک‌کاله<sup>۹</sup> (چناق‌قلعه) در متوقف کردن نیروی دریایی متفقین که قصد گذر از تنگه داردانل و تصرف استانبول را داشتند، چهره‌ای سرشناس و مورد احترام شد. او پس از پایه‌گذاری نظام جمهوری و برچیدن امپراطوری عثمانی، با سرکوبی مخالفان داخلی پایه‌های حکومتی که بنیانگذاری کرده بود را استوار گردانید. وی نهایتاً در شرایطی از دنیا رفت که قوت گرفتن میراث جمهوریتش را به چشم خود می‌دید.

رضاشاه همانند آتاتورک، فرماندهی خودساخته بود که پس از کودتا و به دست گرفتن قدرت نظامی و تأمین امنیت در کشور، چهره برجسته‌ای شد. او نیز مانند آتاتورک به سرکوب سرکشی‌های داخلی پرداخت و امنیت را در کشور برقرار ساخت. اما برخلاف آتاتورک که در فرماندهی جنگ با نیروهای بیگانه تجربه داشت، تجربه‌ای چندانی در این زمینه نداشت و بنابراین در شهریور ۱۳۲۰ به دست نیروهای خارجی از قدرت برکنار و تبعید شد، ما راجع به کارنامه حکومتی سخن می‌گوییم که ۱۵ سال بر ایران حاکم بود آن‌هم در یکی از متلاطم‌ترین ادوار تاریخ جهان و دو سال هم‌زمان با جنگ جهانی دوم بود. برآمدن آن نیز دو سال بعد از انقلاب سرخ در روسیه و برآمدن اتحاد جماهیر شوروی.

## ۲- محدودسازی قدرت روحانیت

نوسازی‌ای که آتاتورک و رضاشاه خواهان آن بودند، نیازمند تضعیف سنت‌ها و ارزش‌هایی دینی در جامعه بود و توسعه و مدرن‌سازی‌ای که در هر دو کشور شروع شده بود در نهایت مسیر جامعه را به سوی عرفی‌سازی یا سکولاریسم ختم می‌کرد. در این مسیر، محدودسازی قدرت روحانیت از طریق خلع مناسبات حقوقی قدیمی و محدودیت در پوشش ملایان و گسترش آموزش غیرمذهبی از روش‌های مهم رضاشاه و آتاتورک بود. روش دیگری که برای تضعیف ارزش‌های مذهبی و حرکت هرچه سریعتر به سوی غربی شدن در پیش گرفته شد، یکسان‌سازی لباس و پوشش و در راستای آن تبلیغ و اجبار در پوشیدن لباس و به ویژه کلاه غربی بود.

## ۳- تقویت نیروهای نظامی

به جهت جنبه‌ی تاریخی پاتریمونالیستی قدرت در هر دو کشور و فرهنگ تابعیت و آمریت در آن‌ها تقویت نیروهای نظامی نیز به عنوان کارگزاران نوسازی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و حضور نیروهای نظامی در هر دو کشور به اندازه‌ای مهم بود که بدون حضور آنان امکان تحقق تغییرات اجتماعی امکان‌پذیر نبود. در هر دو مورد ایران و ترکیه، این ارتش بود که هم پیشرو

<sup>۹</sup>Çanakkale

اقدامات اصلاح‌گرایانه بود و هم به عنوان ابزار اجرایی تغییرات اجتماعی مد نظر زمامداران عمل می‌کرد. تعداد نیروهای نظامی در سال ۱۳۰۰ (قزاق ۱۳۰۰ نفر، ژاندارمری ۸۰۰۰ نفر و بریگارد ۲۰۰۰ نفر) و ۱۳۲۰ و ۱۵۰۰۰۰ نفر بودند.

#### ۴- نقش روشنفکران

در اجرای سیاست‌های مدرنیزاسیون در ایران و ترکیه، روشنفکران حاکم و غیرحاکم نیز به همراه نظامیان در فرآیند مدرنیزاسیون بسیار مؤثر بودند. افراد تحصیل‌کرده و روشنفکران با بیان پیشرفت‌های کشورهای غربی و عقب ماندگی کشورهای شرقی زمینه مناسبی را برای اجرای سیاست‌های نوگرایانه هموار می‌کردند. اکثر این روشنفکران، تحصیل‌کردگان فرنگ رفته‌ای بودند که با مشاهده پیشرفت‌های ممالک اروپایی، در بازگشت به وطن، اقدام به تشکیل حلقه‌های روشنفکری و نوشتن اندیشه‌های خود در روزنامه‌ها و مجلات می‌کردند.

«روشنفکران یکی از مظاهر حاکمیت فکر و اندیشه بر تاروپود نظام‌های اجتماعی و از نیروهای فکری تاثیرگذار بر تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع به شمار می‌آیند. دورنمای فضای فکری جامعه و هدایت جریان‌های سیاسی و اجتماعی و در نهایت همراهی و بیان درخواست‌ها و مطالبات مردم از جمله وظایف روشنفکران به شمار می‌آیند. اصلاح‌طلبان ایران در قرن نوزدهم میلادی بیش‌تر دو عامل را مایه اقتدار و آبادانی اروپا و مغرب زمین می‌دانستند؛ تکنولوژی و پارلمانتاریسم. تلاش در هر دو زمینه آغاز شد اما بعد به این نتیجه رسیدند که حکومت متمرکز و منضبط مهم‌تر است. عدم واقع‌بینی یکی در این باور بود که از میان بردن حکومت استبدادی کار آسان و سهلی است و دیگر این توهم که سقوط استبداد بلافاصله سبب مدرنیته و تجدد تمام عیار می‌شود.» (نائیبان، ۱۳۹۶: ۴۲۵)

#### ۵- ناسیونالیسم

ناسیونالیسم نیز عنصری بود که به عنوان ایدئولوژی جایگزین سنت مورد توجه نخبگان ایران و ترکیه قرار گرفته و از سوی دولت تبلیغ می‌شد. موانعی که سر راه ناسیونالیسم فارسی در ایران و ناسیونالیسم ترکی در ترکیه قرار داشت، به صورت مشابهی، عمدتاً ناشی از وجود واحدهای قومی و اتنیکی متفاوت و در حد کمتر، منبعث از واحدهای دینی متفاوت در دو کشور بود. برای ایجاد یکپارچگی بیشتر و نیز غلبه بر این موانع، هر دو حاکمان مورد بحث، دست به تمرکزگرایی فرهنگی زده و طرح‌های همگون‌سازی اقوام را در صدر اهداف سیاسی-امنیتی خود قرار دادند.

#### ۶- گسترش نظام آموزشی

توسعه و گسترش نظام آموزشی نیز یکی از تغییرات اجتماعی مهم این دو کشور در آن زمان بود که این نظام آموزشی هم زمان به عنوان تسهیل‌کننده سایر تغییرات اجتماعی نیز عمل می‌کرد. چرا که در بطن گسترش آموزش، اهداف مهمی چون معرفی کردن آموزش رسمی و جدایی از آموزش‌های دینی، یکپارچگی آموزشی نشأت گرفته از ناسیونالیسم و نوگرایی از بالا و نیز تبلیغ ارزش‌های سرمایه‌داری و غربی قرار داشت.

#### ۷- حرکت به سوی نظام سرمایه‌داری

از بین بردن روابط فئودالی و ارباب-رعیتی و حرکت در مسیر سرمایه‌داری نیز از نقاط اشتراک ایران و ترکیه در اوایل قرن بیستم بود. رضاشاه و آتاتورک با گسترش سرمایه‌داری در پی حرکت به سوی توسعه صنعتی و نیز مهم‌تر از آن ادغام هر چه سریع‌تر این دو کشور در نظام بازار جهانی بودند. سرمایه‌داری مورد نظر آنها، هم می‌توانست از قدرت خوانین و ملاکین بکاهد و هم باعث فاصله‌گیری هر چه بیشتر جوامع ایران و ترکیه از مناسبات سنتی گردد. طبیعی بود که در آغاز این مسیر دولت باید از طریق ملی کردن صنایع و اراضی بزرگ کار خلع ید از بزرگ مالکان را انجام می‌داد و سپس از طریق گسترش بورژوازی بومی نسبت به انتقال آن‌ها به این بورژوازی اقدام می‌کرد. (مومنی، ۱۳۹۷: ۱۰۵-۱۰۶) کاری که در ترکیه آتاتورک و ایران رضاشاه انجام گرفت.

#### ۸- مشارکت زنان

رضاشاه و آتاتورک، هر دو به این نتیجه رسیده بودند که مدرنیزاسیون و اعمال تغییرات و اصلاحات اجتماعی بدون حضور زنان و گسترش مشارک آنان در جامعه به جایی نخواهد رسید. بنابراین با ایجاد نظام آموزشی مختلط، تشویق حضور زنان در کارهای عمومی و دولتی، کشف حجاب زنان و تبلیغ ارزش‌های غربی در جامعه، تا حدودی توانستند زنان را از فضای محدود دوران قبل از خود به دوران جدید انتقال دهند.

#### ۹- واکنش نهادها و جریانهای فکری به تغییرات موجود

در واکنش‌ها به تغییرات اجتماعی نوینی که در ایران و ترکیه به ظهور رسیده بود نیز، ما شاهد نقاط اشتراک فراوانی هستیم. اقشار و طبقات اجتماعی‌ای که در دوران قبل جزء قشر حاکم به شمار می‌رفتند و اکنون موقعیت پیشین را از دست داده بودند از مهم‌ترین مخالفان طرح‌های اجتماعی رضاشاه و آتاتورک بودند. البته شدت و ضعف واکنش‌ها در ایران و ترکیه با یکدیگر تفاوت داشتند. شاید عمده‌ترین مخالفان این دو، همانا سنت‌گرایان و روحانیونی بودند که با معرفی‌سازی مداوم در ایران و ترکیه قدرت اجتماعی پیشین را از دست داده و نفوذ خود را در بین توده‌های مردم ضعیف‌تر

از گذشته می‌دیدند. واحدهای قومی و اتنیکی نیز که با تمرکزگرایی فرهنگی تهران و آنکارا، خود را در خطر نابودی و همگون‌سازی یا آسیمیلاسیون<sup>۱</sup> می‌دیدند، با ایجاد نافرمانی و شورش، سعی در مقاومت در برابر سیاست‌های حاکمان داشتند. همچنین مارکسیست‌ها و چپ‌گرایان که حالا با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه مصمم‌تر از قبل به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند، از جمله مخالفان مهم رضاشاه و آتاتورک بودند که طرح‌های توسعه و مدرنیزاسیون این دو را در جهت منافع امپریالیسم پنداشته و مبارزه تا نابودی آنان و آزادی به اصطلاح خودشان، خلق‌های ستمدیده ایران و ترکیه را وظیفه خود می‌دانستند.

## ب) وجوه تفاوت

### ۱- تفاوت رضاشاه پهلوی و مصطفی کمال آتاتورک در نوع نظامی‌گری

آن گونه که می‌دانیم، این، مصطفی کمال بود که با پرورش در آکادمی‌های نظامی اواخر دوره عثمانی که اتفاقاً، روح نوگرایی و تغییرات در آن‌ها بیش از بخش‌های دیگر امپراتوری عثمانی ریشه دوانیده بود توانست گام به گام و با گذراندن مدارج نظامی، خود را به صورت ناجی ملت خود مطرح کند. فضای علمی حاکم بر آکادمی‌های نظامی آن دوره عثمانی، توانسته بود بر فکر و عمل مصطفی کمال تأثیرات بسزایی بر جای گذارد. اما، رضاخان با سواد ناکافی و تنها به دلیل شجاعت و انضباط نظامی توانسته بود آن‌هم در بین فوج قزاق، مراحل ترقی را پیموده و با یک کودتای نظامی زمام امور را در دست گیرد. بعد از کودتا نیز، هرچند رضاخان به تقلید از همسایه غربی خود، سودای جمهوریت در سر می‌پروراند، ولی رفته رفته با آرزوی قدرت بیشتر و با مشاهده موانع و نیز علم به این‌که همان قانون مشروطه سلطنتی می‌تواند امپال وی را برآورده سازد، با انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی نه تنها به بازتولید مناسبات پادشاهی اقدام کرد، حتی با استبداد نوین خود، معدود آزادی‌های سنتی دوران قبل از خود را نیز زیر پا گذاشت. شایان ذکر است که رضاخان رئیس‌الوزرا به رغم تمایل شدید به انتقال حکومت از احمدشاه به خود، می‌دانست که رسیدن به قدرت از طریق ادعای سلطنت برای او به دلیل «اصل و نصب» نمی‌توانست بلافاصله تحقق یابد. بنابراین با رعایت مصلحت و توصیه مشاورانش به این نتیجه رسید که برای رسیدن به حکومت باید از مسیر جمهوریت عبور کند نه سلطنت لذا درصدد برآمد با کسب مقام رییس‌جمهوری که کاملاً با روند صعودی او همخوانی داشت زمینه‌ی سلطنت و حکومت مطلقه فردی خود را فراهم نماید. یحیی دولت‌آبادی در مورد ارزیابی ماهیت اندیشه جمهوریت رضاخان گفته است: «مدافعان سیاسی اندیشه جمهوریت خواهی

<sup>۱</sup>Assimilation

رضاخان با الهام از تحولات ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه که اول راه برای ریاست‌جمهوری ناپلئون بناپارت هموار و سرانجام حکومت مطلقه او تحقق یافت. (نائیپان، ۱۳۷۱: ۵۸) در آن طرف اما، کمال پاشا با لغو سلطنت و خلافت و اعلان جمهوریت، نه تنها به عمر حکومت سلطانی در آناتولی خاتمه داد، بلکه با اتکا به جمهوری پارلمانی منبعث از آرای مردم و حمایت یک جانبه از حزب جمهوریخواه خلق، به پایه‌گذاری اولین ستون‌های دموکراسی در ترکیه اقدام نمود. در اینجا باید تاکید کنیم که موقعیت جغرافیایی دو کشور در مورد نفوذ غرب‌گرایی به داخل کشورها بسیار حائز اهمیت بود. علی‌رغم این واقعیت که هر دو کشور در خاورمیانه بودند اما موقعیت ایران برای نفوذ غرب سخت‌تر از ترکیه بود. به علاوه، آتاتورک نسبت به رضاشاه روابط بهتری با غرب داشت.

## ۲- تفاوت کارکرد نهاد دین و رابطه‌ی آن با حکومت و اصلاحات مذهبی

قبل از آن‌که به سیاست‌ها و اقدامات اصلاحی رضاشاه و آتاتورک در زمینه‌ی دین بپردازیم بهتر است که در ابتدا به تفاوت‌های مذهبی در دو کشور توجه کنیم:

### وزارت دیانت ترکیه

آتاتورک بعد از بستن مساجد، خانقاه‌ها، طریقت‌ها و دایره‌ی مشایخ عثمانی، برای زیر نظر داشتن دین اسلام در ترکیه، در سال ۱۹۲۴ میلادی وزارت دیانت ترکیه را تأسیس کرده که تا به حال نیز تداوم یافته است. بعضی از مواد قانون اساسی ترکیه چنین است:

۱. خارج شدن وزارت دیانت از ارزش‌ها و اهداف آتاتورک، جرم است.  
۲. وزارت دیانت حق ندارد در بعد سیاسی اسلام کاری انجام دهد و در غیر این صورت پیگرد قانونی دارد.

۳. وزارت دیانت فقط می‌تواند احکام نماز، روزه، حج و مواردی از این قبیل را به مردم بیاموزد.

۴. وزارت دیانت گونه‌ای مؤسسه و منصوب دولت لائیک است.

درباره‌ی وزارت دیانت می‌توان گفت که بزرگ‌ترین یار دولت لائیک است و این دولت به وسیله‌ی آن، مسلمانان را زیر نظر می‌گیرد و کنترل می‌کند.

در میان اهل سنت ترکیه بعد از حنفیان، شافعیان بیشترین جمعیت را به خود اختصاص داده‌اند. اینان که بیشتر کُرد هستند، به اهل بیت (ع) علاقه بسیار دارند. اکثر کسانی که از تسنن به تشیع عدول می‌کنند و مذهب جعفریه را می‌پذیرند، جوانان شافعی‌اند. شافعی‌ها نسبت به حنفی‌ها علاقه بیشتری به دین اسلام دارند و بیشتر دانشمندان و نویسندگان ترکیه در میان آنها پرورش می‌یابند.

### طریقت در ترکیه



حرکت مذهب، در سیاست داخلی ترکیه را می توان، از طریق جریان طریقت‌ها یا سایر گروه‌های مذهبی محافظه‌کار در داخل ترکیه بررسی کرد. این نکته شایان توجه است که اسلام در ترکیه، یک مسئله انحصاری نیست و موضوعی فراتر از احزابی نظیر رفاه، یا... در آینده است. حضور شفاف و آشکار اسلام در جامعه ترکیه، از طریق وجود برخی نهادهای واسطه‌ای که خط مشی خاصی را دنبال می کنند نیز قابل شناسایی و مشاهده است. برای فهم اسلام سیاسی در ترکیه باید از سایر طریقت‌ها و جماعات موجود در سطح این کشور تحلیلی داشته باشیم، زیرا آگاهی نسبت به فرآیند شکل‌گیری، مستلزم آگاهی نسبت به این احزاب و طریقت‌هاست؛ به عبارت دیگر اسلام‌گرایی بر شانه این احزاب و طریقت‌ها ظهور کرده و به قدرت رسیده است.

از جمله مهم‌ترین این طریقت‌ها می توان به طریقت نور، بکتاشیه، تیجانیه، نقشبندیه، عجزمندیه، طریقت فتح اله گولن و.. اشاره کرد؛ در این جا به عنوان نمونه به اختصار به دو طریقت معروف در ترکیه می‌پردازیم:

#### ۱. طریقت نور

اعضای این طریقت، پیروان «بدیع‌الزمان نوری» هستند و نام آن از نام رهبر حزب گرفته شده است. این جریان فکری که برخی آن را جنبش و برخی طریقت می‌شناسند، اندکی پیش از آغاز جمهوریت در ترکیه آغاز شد و تا کنون ادامه دارد. اختلاف نظر در میان نوری‌ها آن قدر گسترده است که برخی گروه‌های منشعب شده راه مبارزه و عدم پذیرش نظام سیاسی حاکم را می‌پیمایند و برخی تفریط را به جایی می‌رسانند که نه تنها از جدال با نظام سیاسی پرهیز کرده اند، بلکه خود را به عنوان حامی فرهنگی نظام سیاسی مطرح می‌کنند و آنچه این نظام، به علت اتخاذ سیاست‌های غیر دینی و حتی فعالیت‌های غیرمذهبی، قادر به انجام آن نیست، از طریق این فرقه‌ها انجام می‌دهند.

(نورالدین، ۱۳۸۵ ص، ۱۸۹)

#### ۲. طریقت علویان

روابط طایفه علویان با رژیم سکولار، نمونه‌ای منحصر به فرد و در عین حال پیچیده است. روابط علویان، با اکثریت اهل سنت ترکیه نیز دارای همین ویژگی است. قرار دادن علویان در شمار اقلیت‌های ترکیه صحیح نیست، زیرا مطابق برآوردها، جمعیت این طایفه، به حدود بیست میلیون نفر می‌رسد. علویان عمدتاً در سه گروه نژادی عرب، کردها و ترک دسته بندی می‌شوند. علویان عرب در ترکیه «نصیری‌ها» نامیده می‌شوند و جمعیت آنها به حدود سیصد هزار نفر می‌رسد که بخش اعظم این جمعیت در ایالت اسکندرون زندگی می‌کنند، بقیه در ایالت ازنه و مرسین و گروه‌های

کوچکی از آنان در استانبول و آنکارا زندگی می‌کنند. عربی، زبان مادری علویان عرب محسوب می‌شود. علویان ترک که در ترکیه، «هاتای» نامیده می‌شوند، عمدتاً در مناطق جغرافیایی به هم پیوسته زندگی می‌کنند که آناتولی داخلی و امتداد غربی آن را تشکیل می‌دهد. (همان، ص ۷۴)

### اصلاحات مذهبی رضاشاه و آتاتورک

در چالش با سنت‌گرایان افزون بر تفاوت‌های فردی آتاتورک و رضاشاه، به نظر می‌رسد که رضاشاه مانعی به مراتب پیچیده‌تر از آتاتورک در پیش رو داشت. زیرا برخلاف ترکیه، در ایران سنت‌گرایان برآمده از دوره قاجاریان، بسی پر قدرت و در زندگی سیاسی کشور نقش بسیار مهمی ایفا می‌کردند.

جمهوری ترکیه به هنگام بنیادگذاری‌اش بر شش اصل شناخته شده‌ی آتاتورک و کمالیسم<sup>۱۱</sup> همچون اصول تعیین‌کننده‌ی سرشت دولت استوار شد (باریبه، ۱۳۸۶، ۳۰۱) و دیری نگذشت که این اصول را در قانون اساسی سال ۱۹۳۷ نگاهشتند. این شش اصل (KARATAŞ, 2008, 287-300) عبارت‌اند از: جمهوری خواهی<sup>۱۲</sup>، ملیت‌گرایی یا ناسیونالیسم<sup>۱۳</sup>، مردم‌گرایی<sup>۱۴</sup>، دولت‌سالاری<sup>۱۵</sup>، لائسیسم<sup>۱۶</sup> و انقلابی‌گری<sup>۱۷</sup>. وقتی این اصول شش‌گانه آتاتورک را با تلاش‌های رضاشاه مقایسه می‌کنیم، در واقع در اندیشه‌ی رضاشاه تنها سه اصل سکولاریسم، ناسیونالیسم و دولت‌سالاری نمود برجسته‌ای دارند.

آتاتورک در ۱۳۰۲ ش. دستگاه دارالخلافه را برچید و به جای آن جمهوری را در مهرماه همان سال اعلام کرد اما ناکامی رضاخان از عملی کردن شعار جمهوری خواهی باعث شد که پس از امحا و سرنگونی سلسله قاجاریه، سلسله پهلوی را در ۱۳۰۴ جایگزین آن کند. رضاشاه برخلاف همتایش در ترکیه، هرگز به عوام اعتقادی نداشت. شاید دلایل روانشناختی از جمله تربیت و روحیه نظامی-گری‌اش در این امر دخیل بوده باشد.

در ارتباط با مناسبات با دین، رضاشاه تا زمانی که به قدرت نرسیده بود خود را به روحانیون نزدیک می‌کرد و سعی بر این داشت تمام اقداماتش را به نام حفظ و حراست از دین توجیح کند. از

---

۱۱Atatürk İlkeleri  
۱۲Cumhuriyetçilik  
۱۳Milliyetçilik  
۱۴Halkçılık  
۱۵Devletçilik  
۱۶Laiklik  
۱۷İnkılâpçılık

سوی دیگر مصطفی کمال به عمق اصلاحات لائیک آگاه بود و می دانست هر گونه زیاده روی؛ پیامد جبران ناپذیری خواهد داشت.

در حالی که سیاست ترکیبی در شیوه عمل رضاشاه نبود، رضاخان قبل از رسیدن به قدرت، سیاست گام به گام داشت و زمانی که به قدرت تکیه کرد رفته رفته سیاست ضربتی را اتخاذ نمود. به عنوان نمونه، در حالی که جامعه ایران به شدت مذهبی بود، در یکی از اماکن مذهبی ایران در حرم حضرت معصومه، همسر و دختران رضاشاه بدون حجاب ظاهر شدند، این سیاست چنان آشکارا مخالف مذهب و نیروهای مذهبی قرار داشت که در شب عاشورا کاروان‌های شادی در خیابان، به جشن و پایکوبی می پرداختند. (اتابکی، ۱۳۹۶: ۷۹-۶۸)

### اصلاحات مذهبی رضاشاه

رضاشاه، برای اعمال سیاست کشف حجاب، مدعی بود که این نوع حجابی که در ایران متداول است (چادر سیاه گذاشتن) صراحت قرآنی ندارد و چادر از آزادی حرکت و فعالیت زنان و مشارکت سیاسی آنان در امور اجتماعی جلوگیری می کند، و بر این اساس دستور برداشتن چادرها یا «کشف حجاب» را صادر کرد، در حالی که او با اصل حجاب مخالف، و در پی آن بود که زنان ایرانی کاملاً شبیه زنان غربی بشوند. به همین علت، این عمل او با عکس العمل علما در سطح کشور، به ویژه علمای مشهد، و مردم روبه‌رو شد.

همانگ با برنامه‌های مدرن‌سازی پهلوی اول، در ۴ دی ماه ۱۳۰۷ لایحه‌ای درباره لباس متحدالشکل تقدیم مجلس شد که دارای دو ماده بود: ۱- کلیه اتباع ایرانی که برحسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوصی نیستند، در داخل مملکت مکلف‌اند با لباس متحدالشکل، یعنی کلاه پهلوی و نیم تنه بافته شده در ایران، ملبس شوند؛ ۲- طبقات شش‌گانه زیر از مقررات بند یک این قانون مستثنا هستند: مجتهدان مجاز، مراجع امور شرعی دهات و قصبات، علمای اهل سنت، پیش‌نمازان صاحب محراب، محصلان مجاز که از سوی دو تن از مجتهدان مجاز تأیید شده باشند، طلاب محصل فقه و اصول، مدرسان فقه و اصول، و روحانیان ایرانی غیرمسلم. در ادامه این تصمیم، در سال ۱۳۱۴ رفع حجاب از زنان نیز به طور رسمی اعلام شد.

انعکاس کشف حجاب بسیار شدید بود و در بعضی نقاط به درگیری و خون‌ریزی منجر گردید. از طرفی تعداد بسیاری از صاحب‌منصبان، برای حفظ حجاب خانواده‌ی خویش، یا از ایران مهاجرت کردند، یا همسرانشان را طلاق دادند یا از مشاغل خود کناره‌گیری کردند. کارمندان بالای دولتی

ناچار بودند در مجالس و جشن‌هایی که آن روزها به هر مناسبتی برگزار می‌شد با همسرانشان به صورت بی‌حجاب شرکت کنند. (مکی، ۱۳۷۳: ۳۲۳-۳۱۴)

### اصلاحات مذهبی آتاتورک

مهم‌ترین سیاست آتاتورک محدود کردن نفوذ علمای دینی و مذهبی‌ها در امور اجتماعی بود. از جمله رؤس اصلاحات اعلام‌شده‌ی دینی او (هانی‌اوغلو، ۱۳۹۵: ۲۱۶-۱۸۵؛ مانگو، ۱۳۹۵: ۷۴۱-۷۲۱) عبارت بود از: ۱. تغییر خط عربی - ترکی در سال ۱۹۲۸ به خط لاتین، آتاتورک حتی دستور داد قرآن را به خط لاتین بنویسند و اذان را به زبان ترکی بگویند؛ ۲. تعطیل کردن مدارس و مراکز دینی ۳. ممنوع شدن دادگاه‌ها و قوانین شرعی قراردادان قوانین مدنی و جزایی کشورهای اروپایی به جای آنها، ۴. ممنوع کردن برگزاری مراسم اعیاد فطر و قربان برای چند سال؛ ۵. جلوگیری از رفتن مسلمانان ترکیه به سفر حج برای مدتی؛ ۶. تغییر تعطیلی آخر هفته از جمعه به یکشنبه به تبعیت از کشورهای مسیحی؛ ۷. قدغن اعلام کردن حجاب. ۸. تعطیل کردن کتابخانه‌های اسلامی و بعضی از مساجد و تبدیل کردن آنها به نمایشگاه؛ ۹. آزاد نمودن ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان از طریق تصویب قوانین و برابر اعلام کردن حقوق زن و مرد در تمام شئون زندگی و حتی در سهم‌الارث و حق طلاق ۱۰. لغو تقویم هجری قمری و رایج کردن تقویم میلادی به جای آن؛ ۱۱. حذف زبان عربی از مواد درسی مدارس و دانشگاه‌ها.

هرچند که سیاست‌های دین‌ستیزانه آتاتورک گام به گام بوده و دست کم از سیاست‌های رضاشاه نداشت و حتی در مواقعی نیز تندتر بود، لیکن باید به این نکته اشاره شود که مقاومت دین و عناصر مذهبی در ترکیه نسبت به سکولاریسم، کمتر از ایران بود. از دوران صفویه به بعد حوزه‌های علمیه در ایران به عنوان مرکز سازماندهی و ارتباط‌گیری علما با یکدیگر عمل می‌کرد در حالی که روحانیون در عثمانی و سپس دوران جمهوریت فاقد یک چنین تشکیلات منظم و ارتباط‌گیری بودند. هم‌چنین مشخص است که فقه شیعه دارای تفاسیر سیاسی مهمی بود که می‌توانست باعث دردهای برای حاکمان زمان شود در حالی که فقه سنتی روحانیون ترکیه بیشتر به شریعت و سنت پیامبر و روابط فردی محدود می‌شد. هم‌چنین تفاوت دیگری که مابین علمای شیعه و سنی حاکم بود، سیستم مالیات مذهبی بود که علمای شیعه را در یک وضعیت مستقلی از حکومت مرکزی قرار می‌داد. درحالی که رضاشاه در قدرت بود علما هنوز از لحاظ اقتصادی مستقل بوده و از این رو دارای قدرت بودند. لیکن، آتاتورک، هیچ وقت مجبور به رقابت با هیچ قدرت مذهبی نبود زیرا آنها همیشه تحت نظارت دولت بودند. علاوه بر این‌ها، در حالی که اکثریت توده‌های مذهبی ایران دارای یک نوع تفسیر از

مذهب و نیز فرمانبری از روحانیون شیعه بودند، دینداران ترکیه دارای فرقه‌ها و طریقت‌های بسیار زیادی بودند که این نیز به نوبه خود باعث عدم اتحاد آنان و در نتیجه سهولت سیاست‌های نوسازی آتاتورک می‌شد.

«بی‌تردید جدی‌ترین و سیستماتیک‌ترین اقداماتی که تا بدآن روز برای مدرنیزه کردن ایران انجام شد، اصلاحات رضاشاه و نخبگان همراه او در حوزه‌های گوناگون است. رضاشاه کوشید تا با برجسته کردن تاریخ ایران پیش از اسلام به عنوان یک دوره طلایی و تاکید بر جنبه قومی و زبانی هویت ایرانیان روایتی سکولار از ناسیونالیسم و دولت-ملت ایرانی را ترویج کند. نظام آموزشی، مدارس مدرن و ارتش... به محلی برای فرهنگ‌پذیری شهروندان در راستای ایجاد فرهنگی همگون و دولت-ملت مدرن و از میان بردن به تعبیر چارلز تیلر واسطه‌ها و میانجی‌ها، مانند روحانیت و ایل و طایفه، در رابطه میان دولت-ملت تبدیل شدند. این سیاست کم و بیش البته با شدت کمتری در زمان محمدرضاشاه نیز ادامه یافت. نکته مهم این است که جامعه شاید به علل گوناگون و از جمله روند پرشتاب تغییرات با این روایت از فرهنگ مشترک که قرار بود به حلقه پیوند ملت و رژیم سیاسی تبدیل شود همراه نشد و مذهب و سنت به ابزاری برای مخالفت با رژیم تبدیل شد.» (مینوی‌فر، ۱۳۹۷: ۱۱۶)

### ۳- ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم ترک

در مورد ناسیونالیسم در ایران و ترکیه آن دوران باید متذکر شد که بعدها ملی‌گرایی رضاشاهی قوی‌تر از ملی‌گرایی مورد نظر آتاتورک عمل کرد. چرا که ناسیونالیسم آتاتورک بیشتر حول مدرنیزاسیون و غرب‌گرایی، در چارچوب کشور ترکیه و به عبارتی نه ترک‌گرایی بلکه ترکیه‌گرایی بود و به طبع ناسیونالیسم آمیخته شده با دولت ترکیه هنوز هم نتوانسته است ملی‌گرایان ترکیه را خشنود سازد. اما ناسیونالیسم موجود در ایران که رضاشاه پایه‌گذار آن بوده است دارای تفاسیر مهم پیوند با گذشته ایران و نوعی پان‌ایرانیسم توسعه‌طلب است که به خوبی توانسته است ناسیونالیست‌های کنونی ایران را راضی نگه دارد.

### ۴- واکنش نهادها و جریان‌های فکری به تغییرات موجود

تفاوت‌هایی هم که در واکنش‌های نسبت به تغییرات اجتماعی ایجاد شده در ترکیه و ایران می‌توان به آن‌ها اشاره کرد این است که: همچنان که اشاره شد دین در ترکیه نسبت به ایران مقاومت کمتری در برابر مدرنیزاسیون حاکمیت از خود نشان داد. عشایر همواره به عنوان خطری بالقوه و در

برهه‌هایی بالفعل برای حاکمیت رضاشاه وارد عمل می‌شدند در حالی که این عامل قوم کرد بود که بیشتر در قالب ملی‌گرایی کردی خطرآفرینی را متوجه اقتدار آتاتورک می‌ساخت. آن گونه که مارکسیست‌ها و چپ‌گرایان به دلیل ارتباط با شوروی برای حاکمیت رضاشاه مشکل ایجاد می‌کردند برای آتاتورک به دلیل کنترل مرزها و نیز استحاله چپ‌گرایی در داخل خلق‌باوری و سوسیال دموکراسی مدنظر آتاتورک، قدرت چندانی برای عرض اندام نداشتند. در حالی که مصطفی کمال با عدم دخالت مستقیم در انتخابات و نیز فضای باز سیاسی هرچند محدود و وجود احزاب و انجمن‌های مدنی هرچند ابتدایی باعث تخلیه پتانسیل اجتماعی نیروهای مخالف می‌شد، رضاشاه با فرمایشی کردن مجلس و برخورد با نظر مخالف حتی نزدیکترین یاران خود، باعث نارضایتی گسترده مردم و در نهایت ظهور آتش زیر خاکستر ایران بعد از خروج رضاشاه و هرج و مرج طولانی مدت در فضای اجتماعی - سیاسی ایران گشت. به طور کلی باید اذعان داشت که مقاومت و مخالفت عامه‌ی مردم و روحانیون در ایران و ترکیه تفاوت‌هایی از جهت شدت و ضعف با هم داشته‌اند. نوع مخالفت و مقاومت در برابر این اصلاحات در ترکیه به نسبت ایران شدت کمتری داشته است.

### نتیجه‌گیری

تفاوت آتاتورک با رضاشاه در این بود که آتاتورک پس از پیروزی در یک رشته جنگ‌های میهنی با قوای اشغالگر به قدرت رسید، ولی رضاخان از طریق کودتایی با حمایت انگلیس قدرت را به دست گرفت. در مجموع، حرکت رضاشاه فاقد یک نوع ایدئولوژی عمومی شده، مشخص و سازمان یافته بود. اقدامات رضاشاه بر علیه سنت‌گرایان مخالف با مدرنیزاسیون او اگرچه به شدت و قاطعیت آتاتورک نبود ولی همواره اقدامات مدرن‌سازی او واکنش‌های بسیار شدیدتری از سوی مذهبی‌ها و عامه مردم داشت.

به طور کلی می‌توان گفت با وجود شباهت در اجرای اقدامات اصلاحی و مدرن‌سازی توسط رضاشاه پهلوی در ایران و مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه به جهت تفاوت چشمگیر نوع کارکرد دین در دو کشور و میزان شدت مقاومت و مخالفت روحانیون، با عدم کامیابی رضاشاه به نسبت آتاتورک مواجه هستیم. وجود تفاوت‌های شخصیتی هر دو دولتمرد و همچنین وجود پیش‌زمینه‌های مدرنیزاسیون پیشتر ترکیه در مواجهه با فرهنگ غرب کار برای آتاتورک در مقایسه با رضاشاه سهل‌تر بوده است. و با نگاهی به تحولات امروزی با وجود تمام تغییراتی که در نگرش احزاب و سیاست

ترکیه وجود داشته میراث آتاتورک به نسبت رضاشاه بیشتر حفظ شده و از ماندگاری قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است.

با انقلاب ۱۳۵۷ برخی عناصر هویت ایرانی یک‌باره زیر و رو شد و بر اساس روایت تازه‌ی تاریخ پیش از اسلام و به طور کلی تاریخ شاهنشاهی جز تباهی برای ایران چیز دیگری نبوده است و دوره‌ی اسلامی به عنوان دوره‌ی طلایی ایران معرفی شده دوباره نظام آموزشی، نهادهای نظامی و رسانه‌های گروهی رسمیه محلی برای ترویج این روایت تبدیل و با ورود مفاهیمی هم‌چون امت و ام‌القرای اسلامی، تشیع و ملت شیعه روند ملت‌سازی و دولت-ملت با بحران جدی روبه‌رو شد. این حرکت پاندولی در تکمیل روند ملت‌سازی و اجماع بر سر ناسیونالیسم و هویت ایرانی فرآیند مدرنیزاسیون در ایران را با دشواری‌هایی روبه‌رو کرده است.

#### منابع

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۵)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ سیزدهم.
۲. اتابکی، تورج (۱۳۹۶)، تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضا شاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ پنجم.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶)، دولت و فرودستان، فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران، ترجمه آرش عزیزی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ سوم.
۴. انتخابی، نادر (۱۳۹۰)، ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه، تهران: انتشارات نگاره ی آفتاب، چاپ اول.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، «رضاشاه به توسعه سیاسی دل‌بستگی نداشت»، مجله مهرنامه، سال سوم، شماره ۲۵، از ص ۱۱۹ تا ص ۱۲۱.
۶. باریبه، موریس (۱۳۸۶)، مدرنیته ی سیاسی، ترجمه ی عبدالوهاب احمدی، نشر آگه، چاپ دوم.
۷. باریب، جولیان (۱۳۶۳)، اقتصاد ایران ۱۹۷۰-۱۹۰۰، ترجمه عبدالقیوم شکاری، تهران: موسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه.
۸. بالفور، جان پاتریک (۲۰۰۷)، زندگینامه مصطفی کمال آتاتورک (پدر ترکیه‌ی نوین)، ترجمه اسماعیل نوری علا، شهر دنور، در ایالت کلرادو، از ایالات متحده آمریکا.
۹. بهنام، جمشید (۱۳۹۴)، ایرانیان و اندیشه‌ی تجدد، تهران: نشر فرزانه روز، چاپ پنجم.

۱۱. بیل، جیمز آلبین (۱۳۸۷)، سیاست در ایران، گروه‌ها، طبقات و نوسازی، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر اختران، چاپ اول.
۱۲. پیمائی، نادر (۲۰۰۵)، رضاشاه پهلوی از آلاشت تا ژوهانسبورگ، ناشر مولف، واشینگتن دی سی.
۱۱. رابینسون، ریچارد (۱۳۵۶)، جمهوری اول ترکیه، ترجمه ایرج امینی، تهران: نشر فرانکلین.
۱۳. رودگرکیا، ایرج (۱۳۹۳)، ایران (از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سقوط رضاشاه، تهران: پردیس دانش، چاپ اول.
۱۴. زاهدی، شمس‌اسادات و تنکابنی، حمید (۱۳۸۸)، درآمدی بر ریشه‌شناسی نهاد دیوان‌سالاری ایران در دوره‌ی اول قاجار، مجله فرهنگ، شماره ۷۱، از ص ۱۰۹ تا ص ۱۴۶.
۱۵. زیباکلام، صادق (۱۳۸۹)، مدیون چکمه‌های رضا شاهیم، مناظره با حجت‌الاسلام رهدار در دانشگاه صنعتی اصفهان، سایت تابناک، کد خبر: ۱۲۹۸۸۸، ۱۸ آبان.
۱۶. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۷)، اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی، تهران: انتشارات گاندی، چاپ دوم.
۱۷. علی‌نژاد، سیروس (۱۳۹۴)، چند گفت‌وگو درباره‌ی تجدد، تهران: نشر آگاه، چاپ دوم.
۱۸. غنی، سیروس (۱۳۷۷)، ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.
۱۹. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۶)، اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ سیزدهم.
۲۰. کاظمی، باقر (۱۳۹۳)، یادداشت‌هایی از زندگی باقر کاظمی، جلد ۴-۵، تهران: نشر تاریخ ایران.
۲۱. کرونین، استفانی (۱۳۹۳)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی‌ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی، چاپ دوم.
۲۲. کینزر، استفان (۱۳۸۹)، شروع دوباره (ایران، ترکیه و آینده‌ی آمریکا)، ترجمه نیلوفر قدیری، تهران: نشر هنوز: نشر قطره، چاپ اول.
۲۳. مانگو، آندرو (۱۳۹۵)، آتاتورک، ترجمه هوشمند دهقان، تهران: انتشارات پیام امروز، چاپ دوم.
۲۴. مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۹۴)، پهلوی اول (از کودتا تا سقوط)، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، چاپ دوم.
۲۵. مکی، حسین (۱۳۷۳)، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۶، تهران: انتشارات علمی.
۲۶. نورالدین، محمد؛ (۱۳۸۴)، ترکیه، جمهوری سرگردان، ترجمه سید حسین موسوی، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ اول.
۲۷. مومنی، فرشاد (۱۳۹۷)، تاملی در ویژگی‌های نظام اقتصادی رضاشاهی، مجله فرهنگی اجتماعی دیلمان، چاپ دوم، شماره ۹.
۲۸. مینویی‌فر، ابوالفضل (۱۳۹۷)، فصلنامه مطالعاتی ایرانی پویه، شماره سوم و چهارم، تهران.
۲۹. نائیبان، جلیل (۱۳۷۱)، جستاری در تاریخ یکصدساله ایران، مجله آشنا، سال اول، شماره ۶۵، تهران.
۳۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳)، روابط ایران با دول خارجی در دوران قاجاریه، تهران: انتشارات فردابه، چاپ اول.



۳۱. ——— (۱۳۹۶)، تجدد، سنت و روشنفکر، همایش ملی مشروطیت، دانشگاه تبریز.
۳۲. هانی اوغلو، شکرو (۱۳۹۵)، سقوط امپراطوری و تولد جمهوری (نگاهی به نقش آتاتورک در پیدایش ترکیه)، ترجمه رضا جوادی، تهران: نشر لوح فکر، چاپ اول.
33. Aydın , Tülay (2014), Atatürk Döneminde Bürokrasi ve Modernleşme (1923-1938), **Yüksek Lisans Tezi**, Kahramanmaraş Sütçü İmam Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü.
34. Bilgin, Recep (2015), Karşılaştırmalı Olarak Türkiye'de Devlet Ve Millet Modernleşmesi, **The Journal of Europe - Middle East Social Science Studies**, ISSN: 2149-6439, Volume: 1, Issue: 2.
35. Karataş, Murat (2008), Bir Medcezir Manzarası: Türkiye'de Laiklik (1928-1948), **Ankara Üniversitesi Türk İnkılap Tarihi Enstitüsü Atatürk Yolu**, S 42.
36. Metin , Celal (2006), Türk Modernleşmesi ve İran (1890-1936), **Doktora tezi**, Hacettepe Üniversitesi, Atatürk İlkeleri ve İnkılâp Tarihi Enstitüsü, Ankara.
37. Moore, Barrington Jr (1974), **Social Origins of Dictatorship and Democracy, Lord and Peasant in the Making of the Modern World**, Penguin University Books.
38. Yüksel, Hayriye (2010), Türk Devriminin Hindistan ve İran'daki Yansımaları, **Akademik Bakış**, Sayı 6.

## The Comparison of Modernization Process in Reza Shah Pahlavi and Mustafa Kamal Atatürk's era

Mojtaba Jafari<sup>1</sup>

Jalil Nayeian<sup>2</sup>

### Abstract

Reza Shah Pahlavi in Iran and Mustafa Kemal Atatürk in Turkey, after almost the same period of time, came to power, they implemented their modernization actions. The similarities and differences between the societies of both countries and the type of coping and acceptance of modernity have led to a different fate in the discussion of the process of modernization. These two political leaders in an attempt to move the people towards the West in a manner that unifies and assimilation the people for the purpose of applying their ideas to the unconditional fulfillment of their modernization pattern. Both Reza Shah Pahlavi and Mustafa Kemal Atatürk intended to move people to modernization in the process of command and from above. The comparison and comparative study of Reza Shah and Atatürk's actions reveals many similarities, but given these similarities in terms of the theoretical approach and the relative effectiveness of Iran from Turkey, we are seeing more differences in the intensity and variety of these actions. In this paper, we seek to answer the main question: Why, despite the similarity of the theoretical approach, modernization during the Reza Shah Pahlavi era found a different fate than modernization during the era of Mustafa Kemal Atatürk? We are. Considering the main question, the main hypothesis is the difference in the functioning of the institution of religion in relation to the government along with other factors, which led to the failure of modernization in the period of the Reza Shah Pahlavi compared with the modernization during the period of Mustafa Kemal Atatürk. In this paper, we use the "comparative-historical" method.

**Key words:** Modernization process, Reza Shah Pahlavi, Mustafa Kamal Aaturk

---

<sup>1</sup>Phd Student of Political Science - Iran Issues, Department of Political Science, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tbriz, Iran

<sup>2</sup>Professor and Faculty Member, Department of History, Tabriz University, Tabriz, Iran